

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

درآمدی بر مبحث بهشت و دوزخ

جلسه‌ی گذشته به لطف اهل‌بیت علیهم‌السلام مبحث دنیا و آخرت را به پایان بردیم. از امروز به صفحه‌ی ۱۵۴ کتاب مصباح‌الهدی که تیتراژ آن بهشت و دوزخ است، می‌پردازیم.

قبلاً هم خدمت عزیزان عرض کرده‌ام که همه‌ی آن چیزی که ما در معارف دینی داریم، دو جلوه و دو مصداق دارد؛ یک مصداق در جهان خارج دارد که به آن اصطلاحاً "آفاق" می‌گوئیم و یک مصداق در جهان درون دارد که به آن "انفس" اطلاق می‌کنیم. درحقیقت همه‌ی معارف دینی یک تفسیر آفاقی دارد و مصادیق آفاقی که در جهان خارج است و یک تفسیر و مصداق انفسی دارد که در درون و باطن ماست. (راجع به این نکته قبلاً به صورت مشروح صحبت کرده‌ایم.) بحث بهشت، جهنم، برزخ و قرب که در این فصل به آن اشاره خواهد شد نیز همین طور است. ما یک بهشت، دوزخ و برزخ آفاقی داریم که مربوط به جهان بیرون از وجود ماست و یک بهشت، دوزخ و برزخ انفسی داریم که مربوط به سیر روحی، باطنی و درونی ماست. در بحث‌های عرفانی، بیشتر مصداق انفسی مد نظر است. مصداق آفاقی آن عمدتاً در بحث‌های کلامی و در حوزه‌ی اصول و عقاید مطرح می‌شود. مسأله‌ی اثبات معاد، ضرورت معاد و ویژگی‌های معاد، مراحل زندگی پس از مرگ، از همان لحظه‌ی انتقال از این عالم و جان دادن، تا مراحل بعدی و عوالمی که طی می‌شود و صحنه‌هایی که با آن مواجه خواهیم بود، در بحث‌های کلامی مطرح شده است.

مبحث معاد را از جلد اول کتاب "کاشف الاسرار" مطالعه کنید؛ آنجا بحث بسیار زیبا و مستوفایی در زمینه‌ی معاد آفاقی از منظر کلامی و استدلالی مطرح شده است. مرحوم "ملانظر علی طالقانی" -رضوان الله تعالی علیه- خیلی قشنگ وارد بحث بهشت، دوزخ و برزخ شده و با استفاده از آیات و احادیث، سیمای بهشت، برزخ و دوزخ را ترسیم کرده است. ان شاء الله با مطالعه‌ی آن کتاب اطلاعات بسیار خوبی به دست می‌آورد. کتاب دیگری هم الان به ذهنم آمد که بسیار مختصر ولی از نظر روحی و اخلاقی، بسیار آموزنده و تکان‌دهنده است؛ کتاب "منزل الآخرة" اثر مرحوم "محدث قمی"، صاحب مفاتیح الجنان. خوشبختانه این کتاب در سال‌های اخیر مکرراً تجدید چاپ شده است. مرحوم محدث قمی در کتاب منازل الآخرة، تمامی مراحل حیات اخروی را از لحظه‌ی جان دادن، مرحله به مرحله به استناد آیات و روایات توصیف کرده است. یکی از جنبه‌های مثبت این کتاب این است که توضیح داده است که در هر مرحله انسان با چه مشکلاتی مواجه می‌شود و باید در دنیا چگونه عمل کند تا چنین مشکلاتی در آن روز برایش بوجود نیاید و به جای آن مشکلات، برایش تسهیلات باشد. همه‌ی اینها را منزل به منزل به زیبایی توضیح می‌دهد.

به هر حال، همانطور که گفتیم، یک بهشت، دوزخ و برزخ آفاقی مطرح است که مربوط به جهان خارج است و عمومی و فراگیر است و یک بهشت، دوزخ و برزخ انفسی وجود دارد که در سیر باطنی هر سالک معنا پیدا می‌کند و در درون هر انسان مصداق دارد. اگر از این منظر نگاه کنید، غفلت محض از خدای متعال دوزخ است. انسانی که در زندگی‌اش خدا را نمی‌بیند، فقط عوامل ظاهری، عوامل مادی، همین دنیای محسوس طبیعی را می‌بیند و اصلاً حضور خدا را احساس نمی‌کند و نقشی برای خدا در عالم مشاهده نمی‌کند، در دوزخ محض است. به خوبی می‌شود فهمید که زندگی چنین انسانی چگونه است؛ وجودش پر از غصه،

حسد، حرص، حسرت، اضطراب، نگرانی و ترس است. درحقیقت زندگی دنیایی برایش نوعی شکنجه‌گاه است؛ ولو صورت ظاهر ثروتمند هم باشد؛ پست و مقام بالا هم داشته باشد؛ اما آرامش خیال و آسایش روح را به هیچ‌وجه ندارد. کسی که به یاد خدا پشت کند، زندگی‌اش، زندگی تلخ و نکبت‌باری خواهد بود. قرآن فرمود: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً»^۱ کسی که به یاد من پشت کند، معیشتش، معیشت ضنک خواهد بود؛ زندگی تلخ و نکبت‌باری خواهد داشت. ولو زندگی‌اش سرشار از ثروت باشد؛ از نظر جنبه‌های مادی در اوج قدرت، شهرت و محبوبیت باشد؛ اما این زندگی، زندگی تلخی است. وجودش یکپارچه حسرت نداشته‌ها و غصه‌ای از دست داده‌هاست؛ وجودش یکپارچه نگرانی و اضطراب از خطر از دست رفتن چیزهاست؛ وجودش یکپارچه ترس از عوامل مادی و ترس از انسان‌های قدرتمند است؛ وجودش یکپارچه طمع به دست ثروتمندان و قدرتمندان است. شخصی که خدا را در زندگی فراموش کرده، چنین موجودی است.

نقطه‌ی مقابل دوزخ درونی، بهشت درونی است. بهشت درونی کجاست؟ آنجا که انسان جز خدا در عالم هیچ نمی‌بیند؛ فقط خدا را در این عالم، کاره می‌بیند؛ احدی را کاره‌ای نمی‌بیند. (سی‌دی بحث توحیدافعالی را حتماً با دقت گوش کنید؛ بحث بسیار مهمی است.) کسیکه در زندگی دنیوی‌اش جز خدا، احدی را کاره‌ای نمی‌بیند؛ هیچ حادثه‌آفرینی جز خدا در زندگی‌اش نمی‌بیند؛ هیچ مؤثری جز خدا در عالم نمی‌بیند و با قاطعیت معتقد است که «لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ»^۲؛ هیچ چیز را در اثربخشی و فاعلیت، مستقل نمی‌داند؛ همه چیز را مجرا و مجلای فعل، اراده و مشیت الهی می‌بیند؛ کسی که این‌گونه نگاه می‌کند و می‌داند

^۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

^۲. مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۱۵۱ و صدوق، توحید، ص ۶۸ و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۳.

همه‌ی حوادث زندگی‌اش را خدا ایجاد کرده و می‌کند و خواهد کرد و خدایی هم که حادثه‌آفرین زندگی اوست، خدایی است که سرشار از لطف، رأفت، عطوفت و محبت نسبت به خلقش است؛ خدایی که خبیر است و مصالح خلق خودش را به بهترین صورت می‌داند و «بِکُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳ است؛ خدایی که مصلحت‌خواه خلقش است؛ خدایی که غنی است و آنچه را مورد نیاز خلقش است به تمامی داراست؛ خدایی که جواد و کریم است و هیچ بخلی در کار او نیست که از دادن داشته‌هایش بخل بورزد و ندهد؛ خدایی که «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۴ است و توانایی دارد که حاجت و نیاز بنده‌ی خودش را برآورده کند؛ خدایی که نسبت به نیازهای بنده‌اش توجه دارد، غافل از حال بنده‌اش نیست؛ وقتی کسی اینطور به زندگی نگاه کرد، یعنی جز خداوند احدی را در عالم، کاره‌ای ندید و خدا را هم چنین خدایی شناخت؛ خدای خیر که گفت: از خیر محض جز نکویی ناید؛ خدایی که خیر محض است و جز خوبی از او سر نمی‌زند، چنین انسانی چگونه زندگی خواهد کرد؟ او برای چه چیز نگرانی داشته باشد؟ آینده‌ی او را خدا رقم خواهد زد؛ خدایی که جز خوبی از او سر نمی‌زند. چنین فردی نگران چه باشد؟ برای چه غصه داشته باشد؟ حادثه‌های گذشته‌ی زندگی او را هم خدایی رقم زده که جز خیر از او صادر نمی‌شده است. او حسرت چه چیز را داشته باشد؟ چیزهایی که ندارد برایش ضرر داشته؛ والا خدا داشته، بخیل هم نبوده و اگر به نفع او بود یقیناً به او داده بود. در این عالم از که بترسد؟ کسی که پشتوانه‌اش خداست؛ اتکایش به خداست، از چه کسی بترسد؟ چه کسی می‌تواند او را کاری کند؟ به چه کسی طمع ورزد وقتی احدی در عالم کاره‌ای نیست؟

^۳. سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۹، ۲۳۱، ۲۸۲.

^۴. سوره‌ی بقره، آیه‌های ۲۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۸.

پیغمبر ﷺ از جبرئیل امین سؤال کرد که توکل چیست. جبرئیل به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کرد: توکل این است که عبد با همه‌ی وجود به این حقیقت پی ببرد که خلق نه می‌تواند زبانی به انسان برساند و نه سودی؛ نه می‌تواند چیزی به انسان بدهد؛ نه می‌تواند مانع رسیدن چیزی به انسان بشود و در نتیجه انسان به‌طور مطلق از خلق قطع امید کند. خلق را هیچ کاره بداند. کسی که این‌طور نگاه می‌کند، در زندگی از چه کسی بترسد؟ مگر کسی می‌تواند به من ضربه‌ای بزند غیر خدا؟ به چه کسی طمع ببندد؟ مگر کسی می‌تواند چیزی به من بدهد غیر خدا؟ «بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ»^۵.

اگر کسی این روحیه را داشته باشد، دیگر کجا اضطراب؟ کجا نگرانی؟ کجا غصه؟ کجا حسرت؟ کجا اضطراب؟ کجا ترس؟ کجا طمع؟ کجا حرص؟ یک زندگی آرام دارد. یاد خدا که آمد، زندگی سرشار از آرامش می‌شود. فرمود: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۶. این، بهشتِ آسایش و آرامش یاد خدا؛ آن هم معیشتِ ضنکا و دوزخ اعراض از یاد خدا. آن بهشت و دوزخ درونی ما این است. کسی که خدا را در درونش فراموش کرده، شعله‌های حسد، حرص، غضب و طمع وجود او را داغ می‌کند و می‌سوزاند و کسی که خدا را در زندگی به یاد دارد و جز خدا را مورد توجه خود قرار نمی‌دهد؛ همه‌ی توجه‌اش را یکپارچه به سوی خدا کرده و می‌گوید: «إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا»^۷ درحقیقت این خنکای نسیم

^۵ «سَأَلَ النَّبِيُّ ص عَنْ جِبْرِئِيلَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الْعُلَمَاءُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَاسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ

الْخَيْرَ»: مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۳۸.

^۶ .سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

^۷ .سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

بهشتی است که وجود و روح او را خنک می‌کند و به او آسایش و آرامش می‌بخشد. این همان بهشت و دوزخ درونی ماست.

بین این بهشت و دوزخ، برزخی وجود دارد؛ چون برزخ از نظر لغوی، مرحله‌ی واسط بین دو مرحله است؛ مثلاً شما بین شب و روز، یک برزخ دارید که بین الطلوعین است؛ یعنی از اذان صبح تا طلوع خورشید. این برزخ بین شب و روز است؛ یک سوی آن شب است با تاریکی- هایش و یک سوی آن روز است با روشنایی‌هایش؛ این برزخ که بین الطلوعین است آثاری از تاریکی شب و آثاری از روشنایی روز را توأمان با خود دارد و هرچه شما از اذان صبح به سمت طلوع خورشید حرکت می‌کنید، درصد سهم تاریکی کم می‌شود و درصد سهم روشنایی افزایش می‌یابد. در سیر باطنی هم سالک چنین حالتی دارد؛ یعنی شخصی که اساساً خدا را در زندگی نمی‌دید و سهمی برای خدا در زندگی‌اش قائل نبود و در دوزخ مطلق غفلت از خدا به سر می‌برد و وجودش یکپارچه حرص، حسد، طمع، خوف و اضطراب و ... بود، از روزی که با خدا آشنا می‌شود، کم‌کم یاد خدا وارد ذهن و دل او می‌گردد؛ گاهی اوقات در زندگی‌اش به یاد خدا می‌افتد و یاد خدا آن آرامش، آسایش خاطر و راحت خیال را به او می‌بخشد؛ گاهی اوقات هم خدا را فراموش می‌کند و وجودش یکپارچه حرص، حسد، اضطراب، استرس، ترس، نگرانی، غصّه و ... می‌شود. درحقیقت این فرد دارد برزخ را طی می‌کند. در این سیر، از روز اولی که با خدا اولین آشنایی را پیدا کرد و از آن صد در صد توجه به ماده، دنیا، عالم کثرت، عالم خلق و عالم ظاهر، یک درصد توجه به خدا شد و نود و نه درصد توجه به ظواهر، برزخ از آنجا شروع می‌شود تا روزی که درصد توجه به دنیا کم می‌شود و توجه به خدا جایگزین آن می‌گردد. هرچه درصد توجه به خدا بیشتر می‌شود، لحظه-ها و اوقات آرامش، آسایش و راحتی خاطرش طولانی‌تر می‌شود و زمان‌های اضطراب،

استرس، نگرانی، غضب، حسد، حرص و... که وجود او را داغ می‌کرد و می‌فرسود و شکنجه می‌کرد، کوتاه‌تر می‌شود تا ان‌شاء الله این سیر طی شود و کم‌کم به جایی برسد که نود و نه درصد توجه به خداست، یک درصد توجه به دنیاست؛ تا بالاخره از این یک درصد هم خلاص شود و یکپارچه خدایی شود؛ به جز خدا در زندگی نبیند و احدی جز خدا در دل او حضور نداشته باشد. قلب او از محبت و توجه به غیر خدا به طور مطلق شسته و پاک شود؛ تمام بت‌های عوالم مختلف وجود و مراحل مختلف نفس از خانه‌ی دل او بیرون ریخته شود و قلب او یکپارچه خانه‌ی خدا و حرم الهی گردد. این برزخ سیر باطنی سالک است؛ از دنیاطلبی، دنیاپرستی، دنیابینی، دنیاگرایی محض تا خدایی، خداپرستی و خداگرایی محض. فاصله‌ای که بین این دو مرحله طی می‌شود را برزخ سیر معنوی سالک می‌گویند. تا وقتی که داریم برزخ را طی می‌کنیم، بعضی وقت‌ها سرحال و سرکیفیم و بعضی وقت‌ها هم نه. شنیده‌اید به بعضی‌ها که کمی حالشان خوب نیست می‌گویند چه شده؟ برزخی! برزخی یعنی مثل اینکه اوضاع بهم ریخته است؛ حالت خوب و خوش نیست. دوست اهل بیت علیهم‌السلام از وقتی متولد می‌شود، برزخ طی می‌کند؛ یعنی دوست اهل بیت علیهم‌السلام از همان روز اول، توجه صد درصد به دنیا و غفلت مطلق از خدا ندارد و برزخ طی می‌کند؛ منتها می‌شود برزخ را سریع‌تر طی کرد. امیدواریم قبل از اینکه مرگ ما در این عالم برسد، برزخ ما طی شود تا بعد از مرگ برزخ نداشته باشیم. اولیاء خدا وقتی از دنیا می‌روند، از همین‌جا مستقیماً وارد بهشت می‌شوند و دیگر برزخ ندارند. آنها برزخشان را طی کرده‌اند، نه اینکه برزخ ندارند.

کسی که اینجا برزخش را طی کند، بعد از مرگ برزخ ندارد؛ اما کسی که برزخش طی نشده باشد، باید بعد از مرگ برزخ را طی کند و خدا می‌داند چقدر طی کردنش دشوار است! خدا

می‌داند! در هر صورت خواستم مفهوم بهشت، دوزخ و برزخ را در جنبه‌ی انفسی قدری بیشتر بشناسید.

تا وقتی گیر عالم خلق و کثرتیم و عالم وحدت را نمی‌بینیم؛ عالم امر را نمی‌بینیم؛ در دوزخیم. وقتی به طور کامل از عالم خلق رها شدیم و سر از عالم امر درآوردیم، به بهشت وارد شده‌ایم. وقتی که درصدی از جنبه‌های خلقی و درصدی از جنبه‌های امری در وجود ما هست، مرحله‌ی برزخ سیرمان را طی می‌کنیم. امیدواریم خداوند توفیق دهد که همینجا برزخمان را طی کنیم. خیلی دشوار است! خیلی دشوار است! بدانید در سیر برزخی فقط خود ما می‌توانیم برای خودمان کاری کنیم. چشم به احدی ندوزیم. حدیثش را در کتاب "سرّ حق" نقل کرده‌ام؛ امام صادق علیه السلام به شیعیانشان فرمودند: برای قیامتتان نگران نباشید، قیامتتان را ما می‌آییم و شفاعت می‌کنیم و کم و کسری‌هایتان را به‌گونه‌ای حل می‌کنیم؛ ولی ما ائمه برای برزخ شما خیلی نگرانیم؛ برزخ به عهده‌ی خودتان است؛ برای برزخ خودتان کاری نکنید. برزخ بسیار دشوار است و به عهده‌ی خود ماست.

اگر ظاهرمان یعنی بدنمان را دنیا در نظر بگیریم و روحمان را آخرت در نظر بگیریم، نفس و روان، این مرحله‌ی واسط بین بدن و روح ما، برزخ است. روان ما جای خلیات و روحيات ماست. ساختن خلیات و روحيات به عهده‌ی خودمان است. باید برایش کاری کنیم. هفتاد گردنه‌ای که انسان در برزخ در آنها گیر می‌کند، همان هفتاد خُلق زشت و سوء است که در واقع، جاهایی است که انسان در سیر باطنی‌اش در آنها گیر می‌کند. امیدواریم همینجا برای خودمان کاری کنیم؛ همتی کنیم؛ قدمی برداریم و مشکل برزخمان را همینجا حل کنیم. کاری که ممکن است اینجا ظرف چند هفته انجام شود، بعد از مرگ، خدا می‌داند چقدر طول می‌کشد! اصلاً با زمان دنیایی نمی‌شود تعبیر کرد؛ زمان عالم برزخ از جنس زمان دنیا نیست؛

کما اینکه زمان قیامت هم از جنس دنیا نیست؛ منتها قرآن می‌خواست روزهای قیامتی را برای ما تا حدودی قابل تصور کند؛ لذا گفت: یک روز قیامت پنجاه هزار سال از سال‌های دنیا است. پنجاه هزار سال! «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۸ اصلاً قابل تصور است یعنی چه؟ روزهای برزخی هم همینطورند. آن وقت آن مسیر چگونه باید طی شود، خدا می‌داند! از یک سوراخ سوزن تنگ باید عبور کنیم. این سیر برزخی چقدر طول می‌کشد، خدا می‌داند! هزاران سال؟ میلیون‌ها سال؟ نمی‌دانم اصلاً سال گفتنی نیست. اشاره کردم با عامل زمان قابل بیان نیست؛ زمان دنیایی، زمانی نیست که در برزخ مصداق داشته باشد. اگر بخواهم یک مثال بسیار ساده بزنم که تا حدودی ذهنتان نزدیک شود، فرض کنید یک شب شما گوش درد یا دندان درد سختی می‌گیرید؛ می‌گویید: دیشب تا صبح هزار سال بر من گذشت. این زمان، زمان روانی است؛ زمان فیزیکی نیست. برزخ این‌گونه است. امیدواریم خدا توفیق دهد که بتوانیم در همین دنیا مشکلاتمان را حل کنیم.

بر اساس آنچه تا اینجا گفتیم، ممکن است کسی در همین زندگی دنیوی در دوزخ در حال سوختن باشد؛ آتش حرص، آتش حسد، آتش بغض، آتش کینه وجود او را شعله ور کرده باشد و در حال سوختن باشد در همین دنیا هم ممکن است کسی در بهشت برین در حال لذت بردن و در نهایت آسایش باشد. ممکن است این دو نفر کنار دست همدیگر هم نشسته باشند؛ یکی از آنها وجودش در دوزخ شعله‌ور است و دیگری در بهشت در آسایش و راحت، متنعم است. بهشت و دوزخ نقد است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «وَعَدُّ الْكَرِيمِ نَقْدٌ وَ تَعْجِيلٌ»^۹ وعده‌ی شخص کریم نقد و فوری است. شخص کریم وعده‌ی نسیه نمی‌دهد. خدا هم که

^۸. سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴.

^۹. آمدی، غررالحکم، ص ۷۲۵.

کریم است، وعده‌ی نسیه نداده است؛ هم بهشتش نقد است و هم دوزخش؛ لذا بی‌هوده نبود که حافظ گفت:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم
چرا صبر کنم بمیرم، برزخم طی شود، حسابم را برسند، از پل صراط عبور کنم تا به بهشت
برسم؟ من از همینجا به بهشت رفتم؛ چون بهشت کجاست؟ گفت:

بهشت آنجاست کآزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد
کسی که نگاه موحدانه دارد، کسی را با او کاری است؟ کسی غیر خدا می‌تواند کاری برای او
انجام دهد؟ کسی که نگاه موحدانه دارد و خدا را خَیْر محض می‌داند و معتقد است که از خَیْر
محض جز نکویی نآید، آزاری در عالم احساس می‌کند؟ پس برای او همینجا بهشت است. او
از همینجا به بهشت رفت. او را میان آتش هم پرتاب کنند، آتش برایش گلستان است.
حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را دیدید؟ اینها را خداوند به عنوان نمونه به ما نشان داد که
بفهمیم راه چیست. حضرت ابراهیم علیه السلام شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ «وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ
لِابْرَاهِيمَ»^{۱۰} این راه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است. سیری که ابراهیم خلیل علیه السلام طی کرد،
سیری است که همه‌ی شیعیان اهل بیت علیهم السلام باید طی کنند. همه‌ی آن مراحل را که دیدید؛
زن و بچه‌اش را برد وسط بیابان بی آب و علف رها کرد، او را در منجنیق گذاشتند و میان
آتش پرتاب کردند، امر شد که سر فرزند عزیز و دل‌بندت را به دست خودت ببر و قربانی کن.
این سیری است که همه‌ی شیعیان باید طی کنند تا به آنجا برسند. منتها نه فقط صورت
ظاهری‌اش؛ یک صورت ظاهری دارد و یک حقیقت باطنی. در حقیقت باطنی‌اش کسی
نمی‌تواند به مقصد برسد، مگر اینکه این سیر برایش طی شده باشد. توانسته باشد دل از زن

^{۱۰} سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۸۳.

و فرزند بکند؛ توانسته باشد دل از زندگی و آسایش بکند؛ به احدی جز خدا چشم امید نبندد؛ حتی اگر جبرئیل بیاید به او بگوید: می خواهی کاری برایت بکنم؟ بگوید: نه، من به تو نیازی ندارم. محبوب من می بیند. «علمه بحالی حسی عن مقالی»^{۱۱} اینکه او حالت مرا می بیند، مرا بی نیاز می کند. در ابتدا جبرئیل به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: می خواهی کمکت کنم؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ گفت: نه، به کمک تو نیازی ندارم؛ من خدا دارم. جبرئیل گفت: می خواهی پیغامت را برای خدا ببرم و بگویم که خدا کمکت کند؟ گفت: «علمه بحالی حسی عن مقالی» همین که خدا مرا می بیند مرا بی نیاز می کند از اینکه پیغام برایش بفرستم که خدایا دارند مرا در آتش می اندازند. تمام این مراحل در سیر باطنی هر سالک از دوستان اهل بیت علیهم السلام باید طی شود. در آتش می اندازندتان، حال، این آتش معلوم نیست که آتش ظاهری باشد؛ ولی شرایط سوزانی است و آن وقت شما باید محک بخوری که در آنجا چه می کنی. خودت را می بازی یا مثل ابراهیم علیه السلام استوار می مانی؛ حتی به جبرئیل هم رو نمی اندازی که کاری برایم بکن. نه فقط به جبرئیل رو نمی اندازی؛ حتی به خدا هم نمی گویی خدایا شما کاری برای من بکن؛ بلکه می گویی خدایا تو دوست داری من بسوزم؟ چه چیز لذت بخش تر از سوختن، وقتی تو دوست داشته باشی آدم بسوزد؟ خواسته ای ندارم؛ چه بخواهم؟ گفت: «الهی کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السؤال»^{۱۲} خدایا آگاهی تو بر حال من، مرا بی نیاز از ابراز حالم کرد و کرم تو مرا بی نیاز از درخواست از تو کرد. من چه بخواهم؟

به هر حال خواستم بگویم بهشت و دوزخ نقد است. همینجا کسی می تواند به بهشت برود؛ همینجا هم کسی می تواند به دوزخ برود؛ همینجا هم کسی ممکن است در حال طی کردن

^{۱۱}. «حسی من سؤالی علمه بحالی»: مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۶.

^{۱۲}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۵۳ و مجلسی، زاد المعاد، ص ۴۲۲.

برزخ باشد. اولیاء خدا همینجا در بهشتند؛ کما اینکه دنیاپرستان و غافلان مطلق از خدا که اشقیاء و معاندین هستند، همینجا در دوزخند؛ منتها چشمی می‌خواهد که این حقیقت را ببیند؛ چون با چشم ظاهر و چشم سر نمی‌شود دید؛ چشم سر باید باز شود. با چشم گل نمی‌توان دید؛ چشم دل باید باز باشد. آن وقت این حقایق را می‌بیند. مگر آن جوان را ندیدید؟ اینها را بارها خدمتتان عرض کرده‌ام؛ آن جوان در صف نماز جماعت صبح، پشت سر پیغمبر ﷺ نماز خوانده بود؛ پیغمبر ﷺ بعد از نماز رویشان را به سمت نمازگزاران برگرداندند و چاق سلامتی و احوالپرسی کردند. در بین نمازگزاران، این جوان هم نشسته بود؛ حال منقلب عجیب و غریبی داشت. پیغمبر ﷺ از او هم احوالی پرسیدند. جوان! «كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» چگونه صبح کردی؟ در چه حالی به سر می‌بردی؟ عرض کرد: یا رسول الله! «أَصْبَحْتُ مُوقِنًا» صبح کردم در حالی که در مرتبه‌ی یقین قرار دارم. ادعای بزرگی بود. یقین بالاترین مرتبه‌ی ایمان است. حضرت فرمودند: «فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ»^{۱۳} علامتی که نشان می‌دهد حقیقتاً تو در مرتبه‌ی یقین هستی، چیست؟ عرض کرد: یا رسول الله! همینجا گوشه‌ایم صدای زفیر جهنم را می‌شنود. چشم‌هایم صحنه‌های زیبای بهشت را می‌بیند؛ در همین مجلس دوزخیان را در دوزخ شعله‌ور می‌بینم؛ بهشتیان را هم در بهشت متنعم می‌بینم؛ پس ببینید همینجا بهشتی در بهشت و دوزخی در دوزخ است؛ منتها کسی را می‌خواهد که آن دیده را داشته باشد، ظاهراً خواست بگوید چه کسانی هستند که پیغمبر ﷺ اشاره کردند: نه، حق اظهار نداری.

آن که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
 سرّ حق آن را سزد آموختن کز تکلم لب تواند دوختن

^{۱۳}. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۳۷ و مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۱۵۹ و برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۰.

بهشتی همینجا در بهشت و جهنمی همینجا در جهنم است؛ منتها هم بهشتی در بهشت چرتش برده است؛ و هم جهنمی در جهنم خوابش برده است؛ لذا الان نه بهشتی کاملاً بهشتش را احساس می‌کند؛ البته یک خنکایی احساس می‌کند؛ محال است مؤمنی که اهل ذکر و توجه به خداست، هیچ چیزی حس نکند؛ قطعاً بخشی از آسایش و راحت روح و جان را احساس می‌کند؛ نسیم خنک بهشت باطنی خودش را ادراک می‌کند. اینگونه نیست که صددرصد احساس نکند؛ ولی به صورت کامل احساس نمی‌کند؛ چرتش برده است. دوزخی هم گوشه‌ای از گرمای دوزخ باطنی خود را احساس می‌کند. دیده‌اید، انسان که عصبانی می‌شود، همه‌ی وجودش داغ می‌شود. حرص و حسد که می‌آید، شخص داغ می‌کند. گرمای دوزخش را کمی احساس می‌کند؛ اما همه‌اش را نه؛ او هم آنجا چرتش برده است. یک بیدار شدن لازم است. حال، فردی که اهل بهشت است، اگر در مسیر سیر و سلوک راه بیفتد، با نیل به موت به بیداری باطنی دست پیدا می‌کند: «الْتَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»^{۱۴} همینجا چشمش باز می‌شود و خودش را در بهشت می‌بیند؛ ولی دوزخی چشمش اینجا باز نمی‌شود. او با سیلی عزرائیل از خواب بیدار می‌شود و آن وقت خواهد دید چه بلایی بر سر خودش آورده است. چشمش باز می‌شود و دوزخی را که در آن بود، می‌بیند. همینجا در دوزخ بود. قرآن فرمود: «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^{۱۵} جهنم همینجا کافران را احاطه کرده است. آنها خواب هستند و جهنم را نمی‌بینند؛ والا همینجا در جهنم هستند. بهشت و جهنم همین جاست؛ نه

^{۱۴}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴.

^{۱۵}. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۴۹.

وقت دیگری است و نه جای دیگری. باید یک بیداری حاصل شود تا انسان بهشت و دوزخ را ببیند؛ یک بیداری می‌خواهد. شرط بیداری هم موت است. اولیاء خدا در همینجا قبل از فوت، به موت می‌رسند. در دعای امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «وَالْأَسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ خُلُوقِ الْقُوْتِ»^{۱۶} قبل از اینکه فوتشان برسد، مستعد موت می‌شوند؛ لذا همینجا چشمشان باز می‌شود و خودشان را در بهشت می‌بینند.

حضرت کاظم علیه السلام در زندان چشم آن فرد را باز کردند، پرده را کنار زدند و فرمودند: حالا نگاه کن ما کجاییم. دید حضرت در یک باغ پر از گل و مصفا، درجای خیلی قشنگی نشسته‌اند. فرمودند: جای ما اینجاست^{۱۷}. بهشتی همینجا در بهشت است. دوزخی هم همینجا در دوزخ است؛ منتها نمی‌فهمد؛ خواب است باید با سیلی عزرائیل و با فوت به موت اضطراری نائل شود تا چشمش باز شود و ببیند همه‌ی وجودش در چه دوزخی شعله‌ور است. همه‌ی عذاب‌های دوزخی همین جا نقد نقد است. همه‌ی چیزهایی که برای دوزخ گفته‌اند، نقد نقد است. هیچکدام نسیه نیست. اگر گفته‌اند دوزخیان غذایشان زقوم است؛ «فَمَا لَوْ أَنَّ مِنْهَا الْبُطُونُ»^{۱۸} همینجا دارد زقوم می‌خورد؛ منتها نمی‌بیند. یک کپسول درست کرده‌اند، داخلش زقوم است و رویش لایه‌ی نازکی از لذائذ جسمانی و مادی است. او فقط حواس مادی و ظاهری‌اش کار می‌کند. لذت و شیرینی لقمه‌ی حرام را، آن لایه روی‌اش را احساس می‌کند؛ ولی همینجا زقوم می‌خورد؛ شکمش را از زقوم پر می‌کند. بعد که آن حواسی که می‌تواند باطن کپسول را ادراک کند، بیدار شد؛ آنگاه می‌بیند که شکمش پر از زقوم است.

^{۱۶}. سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۲۲۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۶۳.

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۴۸، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

^{۱۸}. سوره‌ی واقعه، آیه‌ی ۵۳.

«فَمَالُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» اگر آن آب جوش، نوشیدنی دوزخیان است، اگر غسلین نوشیدنی دوزخیان است، همان چرک و خون در حال جوشیدن، او همینجا غسلین می خورد؛ منتها نمی بیند. آن نوشابه ی خنک، شیرین، لذیذ و گوارای حرامی که می خورد، همان غسلین، چرک و خون در حال غلغل کردن و جوشیدن است؛ منتها یک کپسول درست کرده اند، روی آن لایه کشیده اند. وقتی بیدار شد، می بیند که چه خورده و با خودش چه کرده است. به هر حال، خواستم یک مقدار به مفهوم بهشت، دوزخ و برزخ نزدیک شویم و بفهمیم در سیر باطنی، اینها یعنی چه. هم دوزخ درکات دارد، هم بهشت درجات دارد؛ هم برزخ مراحل دارد و هم فوق اینها. فوق بهشت چیست؟ قرب الهی است؛ آنجا هم قُرَبَات است. درکات دوزخ، درجات بهشت و قربات، مراتب قرب، که آنجا خدا می داند چه خبر است! تا همینجا کافی است؛ این مقدمه خیلی طولانی شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ